بسم الله الرحمن الرحیم

چهارشنبه 2/4/1400-12ذیقعده الحرام 1442- 23 ژوئن 2021- درس 393و394 فقه الاداره – فقه نظارت – نظارت بر برنامه – اصلاح اهداف برنامه مورد پایش –

تفریع مساله:

1. اهداف برنامه چه نسبتی با اهداف شرع دارند ؟
2. اهداف برنامه چه نسبتی با مبانی دینی دارند ؟
3. اهداف برنامه چه نسبتی با اصول راهبردی دارند؟
4. مناط اصلی تشخیص صحت و سقم اهداف برنامه چیست؟
5. روش اصلاح اهداف ناصحیح چیست؟
6. روش جایگزینی اهداف صحیح به جای اهداف غیر تام چیست ؟

در پاسخ به مساله 4 به این نتیجه رسیدیم که طبق قاعده (ولاتکونوا کالذین ..) شبیه سازی اهداف با اهداف کفار منهی و ممنوع است اهداف از مبانی و اصول شرعی بر میخیزند و اهداف منفی اثر معکوس دارند وبه خسران و خذلان برنامه منجر میشوند(طبق صحیحه ابی بصیر در موضوع اهداف ریایی و ناخالص) . و اما مساله بعدی :

5-روش اصلاح اهداف ناصحیح چیست؟

بیان مساله :روش اصلاح گاهی به روش اصلاح رفتار سارمانی بر میگردد چون نوع هدفگذاری غلط ،ریشه در رفتار دارد و البته گاهی هم به اصلاح ساختار بر میگردد که هر کدام روش خود را دارد در روش اصلاح رفتار نوعا به علت رفتار نابهنجار دست پیدا میشود وبا رفع آن رفتار اصلاح میشود که نوعی اقدام روانشناسانه است اهداف نوعا ارزشی هستند و اصول موصل به اهداف نوعا از ماهیتی فنی بر خوردارند . به مثالهای زیادی از اهداف منفی ارزشی که اهداف نابهنجار حساب میشوند در نوبت قبل اشاره شد وبا توجه به اینکه مبنای رفتار ادراکات ، نگرش ها و شخصیت رفتارگر است باید برای اصلاح اهداف سراغ مبانی آنها را گرفت مثلا نگرش منفی یا مثبت به جهان و سازمان میتاند در هدفگزاری ها موثر باشد وقتی نگرش من سازمان را میدان قدرت و شهرت و ثروت میداند و موفقیت را در کسب هر چه بیشتر این موارد میداند و الا ناکامی محسوب میشود و بی عرضگی به پردازش برنامه هایی دست یازیده میشود که هدف از آنها دست یازی به این مقولات است لذا برای اصلاح اهداف باید به اصلاح نگرش رفتار گر همت نمود بینش او را تصحیح کرد که سازمام مضمار خدمت و مجاهدت است برای رسیدن به مغفرت و جنت خدایی در دنیا و آخرت و کسب معنویات و... آنگاه است که پردازش گر برنامه به اصلاح و تغییر اهداف ضعیف متمایل میشود . مثلا اگر منافسه در سلطان و التماس شیئ من فضول حطام را در اثر جوگیر شدن در جو غالب جامعه و سازمان را به عنوان هدف از برنامه های عملیاتی خود قرار داده بود این اهداف را به احیاء ارزش های دینی ، آبادانی بلاد خدا ، امنیت بندگان مظلوم خدا و اقامه حدود خدا تبدیل می نماید[[1]](#footnote-1)

فقه القرآن   
آل‏عمران : 79 ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِباداً لي‏ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِما كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتابَ وَ بِما كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ براى هيچ بشرى سزاوار نيست كه خداوند، كتاب آسمانى و حكم و نبوّت به او دهد سپس او به مردم بگويد: «غير از خدا، مرا پرستش كنيد!» بلكه (سزاوار مقام او، اين است كه بگويد:) مردمى الهى باشيد، آن گونه كه كتاب خدا را مى‏آموختيد و درس مى‏خوانديد! (و غير از خدا را پرستش نكنيد!) (79)[[2]](#footnote-2)  
 وجه استدلال

این آیه رهبران را از دعوت به خویش منزه و مبرا میداند ودعوت را منحصر به هدف های ربانی یعنی اهداف صحیح مطابق اسناد عالی مینماید و براین اساس اهداف غیر صحیح کخ مبتنی به خود گرایی و دعوت به نفس هستند اهدافی غلط می باشند که اهداف خود محورانه را تولید میکنند و روش اصلاح به این است که رهبران عالی از خود رفع توهم و دفع تهمت نمایند و اهداف غیر خدایی را نفی نمایند در سیاستهای کلی در نتیجه رهبران و مسئولان رده های پایین تر به این روش تاسی خواهد کرد و برنامه های خود را از اهداف غیر تام تنزیه میکنند انحراف معمولا از رده های بالا شروع میشود . لذا دعوت به خویش حرام است هدفگزاری مبتنی برآن نیز حرام است ( مستلزم الحرام حرام )[[3]](#footnote-3)

گاهی هم اصلاح اهداف به اصلاح ساختار بر میگردد و محکوم به راه حل ها و روش های اصلاحی آن است یعنی اسناد بالادستی حاوی کاستی هایی در اهداف عالیه و اولیه سازمان است که باعث هدفگذاریهای غیر تام در برنامه های عملیاتی میشود که باید سر انگشت اصلاح را متوجه این کاستی های بنیادین نمود . یا اینکه سازماندهی دچار اشکال است در تقسیم کار ، شرح شغل ، تفویض اختیار ، تصمیم گیری ، سلسله مراتب و... که باعث میشود برنامه ریزی در هدفگزاری دچار انحراف شود مثلا اهداف برای حفظ ساختار موجود باشد در حالیکه اهداف باید ناظر به آرمانهای اولیه باشد که راقی و عالی بوده ولی در فرآیند روز مرگی دچار فراموشی شده است یعنی مشکلات ساختاری باعث چنین فراموشی شده است مثلا ساختار انتخابات طوری است که نامزد ها در مناظرات و تبلیغات مجبورند برای برنام های خود اهداف خاکستری تعریف نمایند والا رای نمی آورند در حلیکه حسبه و رهبری سازمانی دائما باید متذکر اهداف اولیه شوند .

مثلا رسول خدا ص اهدافی را برای حکمرانی خوب تعریف کردند که در غدیر خم تجلی داشت ولی بعد از رحلت ایشان با تغییر ساختار آن اهداف به اهداف کشور گشایی و خلافت بلکه سلطنت تبدیل شد و حکام و خلفا به عنوان جانشینان پیامبر ص اهداف سلطنتی تعریف کردند بلکه اهداف را از روم و ایران آن موقع اقتباس کردند .

امیر المومنین ع با روش و سیره پیامبر ص به اصلاح این اهداف پرداخت که در خطبه 131 در همین درس به ترسیم اهداف صحیح به جای سقیم از سوی آنحضرت مواجه شدیم و این نبود مگر با نظارتی که در طول 25 سال به آن رسیده بود . لذا به اصلاح ساااخخختار دست زد که در نامه به مالک اشتر و سایر نامه ها و خطبه ها به آن تصریح میفرمود هرجند جامعه چنین تحملی نداشت و او را در محراب عبادت به شهادت رساندند .

1. شريف الرضي، محمد بن حسين، نهج البلاغة (للصبحي صالح) - قم، چاپ: اول، 1414 ق. **نهج البلاغة (للصبحي صالح) ؛ ص188** و من كلام له ع و فيه يبين سبب طلبه الحكم و يصف الإمام الحق‏131

   أَيَّتُهَا النُّفُوسُ الْمُخْتَلِفَةُ وَ الْقُلُوبُ الْمُتَشَتِّتَةُ الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ وَ الْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ أَظْأَرُكُمْ‏ 1716 عَلَى الْحَقِّ وَ أَنْتُمْ تَنْفِرُونَ عَنْهُ‏نُفُورَ الْمِعْزَى مِنْ وَعْوَعَةِ الْأَسَدِ هَيْهَاتَ أَنْ أَطْلَعَ بِكُمْ سَرَارَ 1717 الْعَدْلِ أَوْ أُقِيمَ اعْوِجَاجَ الْحَقِّ ***اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَ لَا الْتِمَاسَ شَيْ‏ءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَ لَكِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ تُقَامَ الْمُعَطَّلَةُ مِنْ حُدُودِكَ*** اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنَابَ وَ سَمِعَ وَ أَجَابَ لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ ص بِالصَّلَاةِ وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَ الدِّمَاءِ وَ الْمَغَانِمِ وَ الْأَحْكَامِ وَ إِمَامَةِ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ‏ 1718 وَ لَا الْجَاهِلُ فَيُضِلَّهُمْ بِجَهْلِهِ وَ لَا الْجَافِي فَيَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ وَ لَا الْحَائِفُ‏ 1719 لِلدُّوَلِ‏ 1720 فَيَتَّخِذَ قَوْماً دُونَ قَوْمٍ وَ لَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ وَ يَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ‏ 1721 وَ لَا الْمُعَطِّلُ لِلسُّنَّةِ فَيُهْلِكَ الْأُمَّة [↑](#footnote-ref-1)
2. **تفسير نمونه    ج‏2    632**

   تفسير: دعوت به پرستش غير خدا ممكن نيست‏اين آيات هم چنان افكار باطل گروهى از اهل كتاب را نفى و اصلاح مى‏كند مخصوصا به مسيحيان گوشزد مى‏نمايد كه هرگز مسيح ع ادعاى الوهيت نكرد و آنچه در باره او در اين زمينه گفته شده همه نسبتهاى ناروايى است كه بعدا به او داده‏اند و نيز به درخواست كسانى كه مى‏خواستند اين گونه ادعاها را در باره پيامبر اسلام ص (به عللى كه در شان نزول آمد) تكرار كنند صريحا پاسخ مى‏گويد مى‏فرمايد:" براى هيچ بشرى سزاوار نيست كه خداوند كتاب آسمانى و حكم و نبوت به او دهد سپس او به مردم بگويد غير از خدا مرا پرستش كنيد" (ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِباداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ‏).

   نه پيامبر اسلام و نه هيچ پيغمبر ديگرى حق ندارد چنين سخنى را بگويد و اين گونه نسبتها كه به انبياء داده شده همه ساخته و پرداخته افراد ناآگاه و دور ازتعليمات آنها است چگونه ممكن است اين مقامات بزرگ را از سوى خدا پيدا كنند و در عين حال به سوى شرك دعوت نمايند.

   سپس مى‏افزايد: بلكه (سزاوار مقام او اين است كه بگويد) افرادى باشيد الهى آن گونه كه تعليم كتاب الهى به شما داده شده و درس خوانده‏ايد" و هرگز غير خدا را پرستش نكنيد (وَ لكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِما كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتابَ وَ بِما كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ‏).

   آرى فرستادگان الهى هيچگاه از مرحله بندگى و عبوديت تجاوز نكردند و هميشه بيش از هر كسى در برابر خداوند خاضع بودند بنا بر اين امكان ندارد از جاده توحيد خارج شوند و مردم را به شرك دعوت كنند.

   " ربانيين" جمع" ربانى" به كسى گفته مى‏شود كه ارتباط او با" رب" (پروردگار) قوى باشد و از آنجا كه واژه" رب" به كسى گفته مى‏شود كه به اصلاح و تربيت ديگران پردازد مفهوم اين واژه در آيه بالا آن است كه هرگز سزاوار پيامبران نيست كه مردم را به پرستش خويش دعوت كنند آنچه براى آنها سزاوار است اين است كه مردم را در پرتو تعليم آيات الهى و تدريس حقايق دينى به صورت دانشمندان الهى و ربانى در آورند افرادى كه جز خدا نپرستند و جز به سوى علم و دانش دعوت نكنند.

   از جمله مزبور استفاده مى‏شود كه هدف انبياء تنها پرورش افراد نبوده بلكه هدف تربيت معلمان و مربيان و رهبران مردم بوده است يعنى كسانى كه بتوانند محيطى را با علم و ايمان خود روشن سازند.

   در آيه فوق نخست به مساله تعليم (ياد دادن) و سپس به مساله" تعلم" و" درس خواندن" اشاره شده تفاوت اين دو كلمه از اين نظر است كه" تعليم" معنى‏وسيع و گسترده‏اى دارد كه هر گونه ياد دادن از طريق گفتار و كردار نسبت به افراد با سواد و بيسواد را شامل مى‏شود ولى درس خواندن به فراگيريهايى گفته مى‏شود كه از روى كتاب و دفترى باشد و به اصطلاح نسبت ميان اين دو عموم و خصوص مطلق است.

   و به اين ترتيب هدف انبياء پرورش عالمان ربانى و مصلحان اجتماعى و افراد دانشمند و آگاه و مدير و مدبر بوده است.

   \*\*\* آيه بعد تكميلى است نسبت به آنچه در آيه قبل آمد مى‏گويد: همانطور كه پيامبران مردم را به پرستش خويش دعوت نمى‏كردند، به پرستش فرشتگان و ساير پيامبران هم دعوت نمى‏نمودند مى‏فرمايد:" و سزاوار نيست اينكه به شما دستور دهد فرشتگان و پيامبران را پروردگار خود انتخاب كنيد" (وَ لا يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلائِكَةَ وَ النَّبِيِّينَ أَرْباباً).

   اين جمله از يك سو پاسخى است به مشركان عرب كه فرشتگان را دختران خدا مى‏پنداشتند و نوعى ربوبيت براى آنها قايل بودند و با اين حال خود را پيرو آيين ابراهيم ع معرفى مى‏كردند. و از سوى ديگر پاسخى است به صائبان كه خود را پيرو يحيى ع مى‏دانستند ولى مقام فرشتگان را تا سر حد پرستش بالا مى‏بردند.

   و نيز پاسخى است به يهود و نصارا كه عزير ع يا مسيح ع را فرزند خدا معرفى مى‏كردند و سهمى از ربوبيت را براى آنها قايل بودند.

   آيه در پاسخ همه آنها مى‏گويد: هرگز ممكن نيست پيامبرى با آن علم و آگاهى الهى مردم را به ربوبيت غير خدا دعوت كند.

   و در پايان آيه براى تاكيد بيشتر مى‏افزايد:" آيا شما را به كفر دعوت مى‏كند پس از آنكه مسلمان شديد" (أَ يَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ‏).

   آيا ممكن است پيامبر خدا به كفر دعوت كند و به شما اجازه دهد او راپرستش كنيد. ناگفته پيدا است كه اسلام در اينجا مانند بسيارى از موارد ديگر به معنى وسيع كلمه يعنى تسليم در برابر فرمان خدا و ايمان و توحيد به كار رفته است، يعنى چگونه ممكن است پيامبرى پيدا شود و نخست مردم را به ايمان و توحيد دعوت كند سپس راه شرك را به آنها نشان دهد و يا اينكه چگونه ممكن است پيامبرى نتايج زحمات پيامبران ديگر را كه به اسلام دعوت كرده‏اند بر باد دهد و آنها را متوجه كفر و شرك سازد؟! آيه ضمنا اشاره سربسته‏اى به معصوم بودن پيامبران و عدم انحراف آنها از مسير فرمان خدا مى‏كند.

   نكته: بشر پرستى ممنوع است.

   آيات فوق با صراحت تمام هر گونه پرستش غير خدا و مخصوصا بشر پرستى را محكوم مى‏سازد و روح آزادگى و استقلال شخصيت را در انسان پرورش مى‏دهد همان روحى كه بدون آن شايسته نام انسان نخواهد بود.

   در طول تاريخ افراد زيادى را مى‏شناسيم كه پيش از آنكه به قدرت برسند چهره‏اى معصومانه داشتند و مردم را به حق و عدالت و حريت، آزادگى و ايمان دعوت مى‏كردند اما هنگامى كه پايه‏هاى قدرت آنها در اجتماع محكم شد كم كم مسير خود را تغيير داده و گرايش به فرد پرستى و دعوت به سوى خويش كردند.

   در حقيقت يكى از طرق شناسايى" داعيان حق" و" داعيان باطل" همين است كه داعيان حق كه در رأس آنها پيامبران و امامان قرار داشتند در آن روز كه‏بزرگ‏ترين قدرتها را در اختيار مى‏گرفتند همانند نخستين روزهاى دعوت خود، مردم را دعوت به سوى اهداف مقدس دينى و انسانى از جمله توحيد و يگانه پرستى و آزادگى مى‏نمودند ولى داعيان باطل به هنگام قدرت و پيروزى نخستين مطلبى كه در مغز آنها جوانه مى‏زند دعوت به سوى خويش و تشويق مردم به يك نوع عبوديت بوده است تملقها و چاپلوسيهاى افراد بى مايه‏اى كه معمولا اطراف آنها را مى‏گرفتند، با غرور و كم ظرفيتى آنها توام شده چنين پديده‏اى را به بار مى‏آورد.

   حديث جالبى كه از على ع نقل شده روشنگر چهره واقعى و روحانى آن حضرت و شاهدى براى اين بحث است:

   روزى كه امام ع به سرزمين" انبار" (يكى از شهرهاى مرزى عراق) رسيد جمعى از دهقانان در برابر آن حضرت طبق سنتى كه به آن خو گرفته بودند از مركبهايشان پياده شدند و به سرعت به سوى او شتافتند (و شايد سجده كردند) امام ع نه تنها به اين كار رضايت نداد بلكه شديدا برآشفت و بر آنها فرياد زده:"

   ما هذا الذى صنعتموه؟ فقالوا: خلق منا نعظم به امراءنا فقال: و اللَّه ما ينتفع بهذا امراؤكم و انكم لتشقون على انفسكم فى دنياكم و تشقون به فى آخرتكم و ما اخسر المشقة وراءها العقاب و اربح الدعة معها الامان من النار".

   امام فرمود:" اين چه كارى بود كه شما انجام داديد؟ عرض كردند: اين آدابى است كه ما اميران خود را با آن بزرگ مى‏داريم. امام فرمود: به خدا سوگند! زمامداران شما از اين كار بهره‏اى نمى‏گيرند و شما خود را در دنيا به رنج و در آخرت به بدبختى گرفتار مى‏سازيد! چه زيانبار است رنجى كه به دنبال آن كيفر خدا باشد و چه سودمند است آرامش و آزادگى كه در پى آن ايمنى از آتش دوزخ قرار گيرد"! [↑](#footnote-ref-2)
3. [↑](#footnote-ref-3)